

۵۴



خانواده اسکیت باز محله شهید بهشتی
هیچ وقت از زمین خوردن هراسی نداشته اند

سرنفرس «آستارائی»ها

عکس: فاطمه جاهدی/شهرآرا

زهره عباسی، بانوی خانه دار محله طرق، بیش از هزار
جلد کتاب از کتابخانه محله به امانت گرفته است

۵۰ سال با یار مهربان

۶



۲ بوستان بی نام خیابان پروین
همچنان بدون تابلو است
وعده رفع مشکل تا ماه آینده

۷ مداح نوجوان محله امام رضا^(ع)
از سفر شیرین کودکی اش می گوید
هم نوایی با مداح در کربلا



بوستان بی نام خیابان پروین
همچنان بدون تابلو است

وعده رفع مشکل تا ماه آینده

سمیرا منشادی ۲۴ مهر سال گذشته، گزارشی از مشکلات بوستان حاشیه بولوار پروین اعتصامی که به بزرگراه سردار شوشتری منتهی می شود، در همین صفحه منتشر شد. در این گزارش، مردم از بی نام بودن پارک و همچنین نبود تابلو راهنما برای اطلاع زائران از امکاناتی مانند سرویس بهداشتی و وسایل بازی گلایه داشتند.

این بوستان از حدود ۱۰ سال قبل با همت شهرداری منطقه ۷ احداث شده است. هفت چشمه سرویس بهداشتی، دوازده نیمکت و یک مجموعه لوازم بازی کودکان و یک ست بدن سازی در این بوستان احداث و جانمایی شد؛ با وجود این، بسیاری از زائران همچنان از وجود این امکانات بی اطلاع هستند. سال گذشته، رئیس اداره نام گذاری در پاسخ به گزارش شهردار محله وعده داد این مشکل را در اسرع وقت بررسی می کند اما با گذشت یک سال هنوز شرایط این بوستان تغییری نکرده است.

هم قدم

۷

● بوستان بی نام

محمد جعفر صدیقی زاده و همسرش را در حالی می بینم که کیسه های خریدشان را به دست دارند. او که به اتفاق خانواده اش زیاد به این بوستان می آیند، می گوید: این بوستان در این سال ها تابلویی نداشته است و ما خودمان اینجا را به بوستان جنگلی می شناسیم.

صدیقی زاده ادامه می دهد: بوستان خوبی است و در تابستان، نوه هایم را برای بازی به این بوستان می آورم. با خانواده فرش پهن می کنیم و در کنار اینکه بچه ها بازی می کنند، ما هم چند ساعتی را در پارک هستیم. اما اگر بخواهیم با یکی از اقوام اینجا قرار بگذاریم، چون اسم ندارد، روی نرم افزارهای مسیریابی پیدا نمی شود و باید نشانی دقیق بدهیم.

● بی نشان بودن امکانات

صبا قدرتی که در یکی از شرکت های حاشیه خیابان پروین اعتصامی مشغول به کار است، می گوید: این بوستان ساکت و آرام است و در تابستان بیشتر مواقع برای صرف ناهار با همکارانم به اینجا می آییم. قدرتی با بیان اینکه در همه پارک ها تابلوهای راهنما نصب شده است، ادامه می دهد: با امکانات خوبی که این بوستان دارد به نصب تابلوهای راهنما نیازمند است تا افرادی که بومی نیستند، بدانند این پارک چه امکاناتی دارد.

● بوستان ولایت، مصوبه شورای اجتماعی

محمد زاهدی عضو شورای اجتماعی محله کوی پلیس است. او که از قدیمی های این محله هم هست، می گوید: از آنجاکه مسئولان برای تابلو گذاری اقدامی نکردند، سال گذشته در شورای اجتماعی

برای این بوستان اسم «ولایت» را پیشنهاد کردیم و پیگیر هستیم که تابلویی با همین نام در بوستان نصب شود. به گفته زاهدی، محلی ها آن را به نام بوستان جنگلی یا بوستان کنار باغ گیاه شناسی هم می شناسند.

این عضو شورای اجتماعی درباره تابلو راهنما نیز توضیح می دهد: زائران برای پیدا کردن سرویس بهداشتی باید کل بوستان را بگردند. گاهی هم از مغازه داران یا منازل درخواست می کنند از سرویس بهداشتی آن ها استفاده کنند؛ چون خبر ندارند بوستان چنین امکاناتی دارد. به نظرم گذاشتن تابلوهای راهنمای بوستان برای زائران و حتی مجاوران از ضرورت های این پارک است.

● نصب تابلو تا ماه آینده

رئیس اداره نام گذاری معابر و تابلونویسی درباره نامی که اعضای شورای اجتماعی تصویب کرده اند، می گوید: نام «ولایت» به دلیل اینکه در بوستان دیگری در شهر نام گذاری شده است، نمی تواند برای این بوستان استفاده شود.

ناهد فریدنیا ادامه می دهد: از گذشته نام «پروین» برای این فضا مصوب شده است و ظرف یک ماه آینده، تابلو آن جانمایی و نصب می شود.

رئیس اداره فضای سبز نیز درباره نصب تابلوهای راهنما می گوید: با سازمان پارک ها مکاتبه کرده ایم، اما هنوز اعتبار مورد نیاز تأمین نشده است.

رضا امانیان ادامه می دهد: پیگیر این موضوع هستیم تا بتوانیم درخواست مردمی را پاسخ بدهیم. شهردار محله تارفع مشکل، این موضوع را پیگیری خواهد کرد.

سمیرا منشادی | مجموعه بوستان غدیر اقدامات ویژه ای را برای رسیدن فصل بارش و سرما آغاز کرده است. به گفته محسن رستمی، مدیر بوستان غدیر، این مجموعه امسال با برنامه ریزی دقیق تری وارد فصل سرما شده است تا فضای سبز و حیات وحش شهری در شرایط مطلوب تری قرار بگیرد.

رستمی با اشاره به ضرورت حمایت از پرندگان شهری در روزهای سرد سال گفت: در راستای اهداف توسعه پایدار و بهره گیری از خدمات اکولوژیک تنوع زیستی، پنج عدد ظرف دانه خوری پرندگان در نقاط مختلف بوستان نصب شده است و در ایام برودت هوا با بذر ارزن شارژ خواهد شد.

به گفته مدیر بوستان غدیر، عملیات ریشه کنی و جمع آوری بن درختان نیز به طور گسترده در بوستان اجرا شده است. او افزود: در این پروژه بیش از هفتصد عدد کتوچ و ریشه درخت از داخل سنگ فرش خیابان کاج و قطعات جنگلی بوستان جمع شده است.

رستمی همچنین از برگزاری مانور عملیات زمستانه در بوستان غدیر خبر داد و گفت: این مانور با حضور همکاران اداره کل بهبود محیط زیست شهری و اداره فضای سبز منطقه ۷ برگزار شد و طی آن، تجهیزات زمستانه پیمانکاران فضای سبز بررسی و ارزیابی شد.



بوستان غدیر برای شروع فصل سرما آماده است

حمایت از پرندگان در روزهای سرد سال

بررسی مشکلات نام گذاری معابر در نشست با اداره مربوطه

نشستی در اداره نام گذاری معابر با حضور چند نفر از اعضای شورای اجتماعی محله پروین اعتصامی و کوی پلیس به همراه دبیر شوراهای اجتماعی محلات منطقه ۷ برگزار شد. در جلسه حاضر که ناھید فریدنیا، رئیس این اداره، حضور داشت، مشکلات و چالش های مربوط به نام گذاری معابر مطرح و بررسی شد.

نقش و رنگ بردیوارهای مدارس منطقه ما

از ابتدای مهر سال جاری تاکنون ۵ هزار مترمربع نقاشی دیواری در دیوارهای یازده مدرسه منطقه ۷ اجرا شد. همچنین باتلاش حوزه خدمات شهری، عملیات پاک سازی اطراف مدارس، مرمت جوی و جدول پنج مدرسه منتخب انجام گرفت. در کنار این اقدامات، صد بنر مرتبط با سال جدید تحصیلی نیز در ورودی مدارس سطح منطقه نصب شده است.

نشستی برای سلامت روان

جلسه شورای بهداشت منطقه ۷ در اتاق جلسات این منطقه با حضور نمایندگان اداره های مختلف برگزار شد. در این نشست، موضوعات مرتبط با سلامت روان و اقدامات انجام شده در مناسبت هایی مانند روز جهانی عاری از خشونت، هفته ملی دیابت، همچنین اطلاع رسانی درباره روز جهانی ایدز بررسی شد.

شهر خبر

۷

همسایه به همسایه، دیدار هفدهم، کوچه شهید همت ۱۴

آبروی همسایه مان مهم است

نجمه موسوی زاده هنوز در بعضی کوچه های شهر می توان بوی رفاقت و همسایگی قدیم را حس کرد؛ جایی که مردم نه فقط در کنار هم، بلکه همراه هم زندگی می کنند. در کوچه همت ۱۴ در محله شهید بهشتی، سه کاسب سال هاست رسم مردم داری را بانسبه دادن زنده نگه داشته و نشان داده اند که هنوز هم می توان روی دست های گرم همسایه حساب کرد.

● ○ صبحانه های ساده، رفاقتی قدیمی

بیش از ۲۵ سال است که خانه و مغازه حمید دلفکار کنار یکدیگر قرار دارد. او از همان زمانی که مغازه سوپرمارکتش راه انداخت، حواسش به همسایه های نیازمندش بود. حمید آقا می گوید: دفترنسیه ای در مغازه دارم تا کمک حال افرادی باشم که در شرایط سخت اقتصادی نمی توانند مواد غذایی ضروری مانند پنیر، روغن، رب، تخم مرغ را نقد بخرند. او که سال هاست ساکن این کوچه است از همسایه هایش به نیکی یاد می کند: «عباس آقا همسایه کناری ام از قدیمی های اینجاست و از روز اولی که آمدم و با او هم کلام شدم مهربانی و خون گرمی او به دلم نشست. سال های زیادی است که برخی روزها، صبحانه را با هم جلودر مغازه می خوریم.» حمید آقا توضیح می دهد: دلمان با هم خوش است. از قدیم گفته اند آدم با محبت، زنده است. اگر همسایه من ناراحت باشد، من هم ناراحت می شوم؛ اگر او شاد باشد، من هم به دلخوشی او دلخوشم. او از عباس این حسینی به عنوان یک همسایه مردم دار و کاسبی معتمد نام می برد.



● ○ همسایه بهتر از فامیل

عباس آقا پنجاه سال است که در اینجا ساکن شده و مغازه دو چرخه سازی اش دیوار به دیوار خانه اش است، درست مانند حمید آقا. او که در گذر ایام مویی سفید کرده است، از رسم همسایه داری می گوید: ما که مویی سپید کرده ایم، به یاد داریم که چگونه پدر و مادرها یمان هوای همسایه خود را داشتند. موقع بیماری، عروسی بچه هایشان یا در مواقع گرفتاری حواسشان به یکدیگر بود. او می افزاید: شاید بین جوان ترها به دلیل مشغله کاری، آداب همسایگی کم رنگ تر شده باشد، اما هنوز هم قدیمی ها قدر همسایه خوب را می دانند. حمید آقا و محمد آقا، دو همسایه ام از خوب های روزگارند.

او می گوید: شاید فامیل را هر هفته نبینیم اما هر روز صبح که برای باز کردن مغازه می آییم، همسایه ام را می بینم و سلام و علیک داریم. به ویژه با مغازه دارهای اطراف که در کنار نوشیدن یک لیوان چای باهم از پستی و بلندی روزگار حرف می زنیم. عباس آقا از محمد یوسفی که سه سالی است مستأجر اوست به عنوان مردی بسیار خوش رفتار، مؤدب و خوش حساب یاد می کند.

● ○ همسایه یعنی پشتیبان

محمد آقا هجده سال است در محله، مغازه میوه فروشی دارد و بیشتر نیازمندان را می شناسد. اهالی می دانند که او میوه به قیمت خرید و حتی رایگان به این افراد می دهد. او می گوید: آن کسی هم که دستش تنگ است، نیاز دارد تا میوه و سبزی مصرف کند؛ این افراد آبرودارند و برایشان مهمان می آید. همیشه گفته ام این موقع ها به دلشان ترس راه ندهند و پیش من بیایند. او می افزاید: کاری است که از دستم برمی آید. ما اینجا یاد گرفته ایم که همسایه یعنی پشتیبان. امروز من کمک می کنم، فردا شاید نوبت خودم باشد که به کمک همسایه ام احتیاج پیدا کنم. محمد آقا ادامه می دهد: پیامبر (ص) می فرمایند هر کس سیر بخوابد، در حالی که همسایه مسلمانش گرسنه باشد، به من ایمان نیآورده است. چه خوب است دستورات دینی خود را در عمل هم نشان دهیم.



نماینده مجلس، پای دغدغه های اقتصادی مردم

دیدار مردمی با میثم ظهوریان، نماینده مردم مشهد و کلات در مجلس دوازدهم در مسجد عباسی برگزار شد. در این نشست، اهالی محله امام رضا (ع) مسائل اقتصادی، دغدغه ها و درخواست های خود را با نماینده مجلس در میان گذاشتند و همچنین توضیحاتی درباره مشکلات ایجاد شده توسط بانک آینده و دیگر چالش های حوزه اقتصاد شنیدند.

کارگاه هنرآموزی برای شهربانوها

کارگاه آموزشی هنرهای چوب، چرم، منبت در بوستان شهربانوی کوهسنگی با همکاری سازمان فنی و حرفه ای برگزار شد. در این کارگاه، بانوان با هنر تلفیق چوب و چرم، منبت کاری و پنه دوزی آشنا شدند. هدف از برگزاری این کارگاه، اشتغال زایی برای بانوان خانه دار بود. آن ها در این کارگاه با روش، مواد مورد نیاز و سختی های این هنرها آشنا شدند.

حال و هوای قرآنی مجتمع یاس فاطمی

این روزها کلاس حفظ قرآن ویژه بانوان در مجتمع فرهنگی، آموزشی و ورزشی یاس فاطمی در حال برگزاری است. در این دوره جدید که با استقبال شایان توجه بانوان محله شهید بهشتی همراه شده است، برای آموزش از تکنیک درک مفاهیم و معانی آیات استفاده می شود.

ندبه خوانی مسجد الرسول (ص) این هفته حال و هوای متفاوتی داشت

تشییع پیکر شهید روی شانه های اهالی

فرامرز ای این هفته دعای ندبه مسجد الرسول (ص) در خیابان امام خمینی ۹۵ متفاوت بود و حضور شهید گمنام در مراسم، حال و هوای خاصی به مراسم داده بود. مرثیه سرایی و مداحی آن هم در دهه فاطمیه با حضور شهید گمنام باعث شد جمعیت زیادی در مسجد حضور یابد. بعد از پایان مراسم، این شهید روی شانه های اهالی در محله تشییع شد.



شهر خبر





خانواده اسکیت باز محله شهید بهشتی هیچ وقفه

سرنفرسی «آستا»

نجمه موسوی زاده کمتر خانواده‌ای پیدا می‌شود که به یک ورزش علاقه مند باشند و در همان مسیر رشد چشمگیر به دست آورند. خانواده آستارائی یکی از همین هستند؛ پدر و مادر با علاقه و پشتکار، مسیر اسکیت را بر هموار کردند و حالا این دختران جزو چهره‌های شناخته اسکیت در کشور و مشهد هستند. همه اعضای این خانواده ساکن محله شهید بهشتی بی وقفه و زمین خوردن گرفته تا مسابقات و مدال‌ها کرده و هر یک با تلاش و پشتکار، جای خود را در دنیای اسکیت پیدا کرده‌اند.



بوستان کوهسنگی را بر عهده دارد. در این سال‌ها تجربه‌هایی مانند دبیری هیئت اسکیت مشهد و مسئولیت برگزاری مسابقات نیز به کارنامه هادی اضافه شده است.

آستارائی می‌گوید: به دنبال رقابت نبودم؛ بنابراین در رقابت‌های رسمی شرکت نکردم. موقعی که سنم کمتر بود با دوستانم به شکل تفریحی مسابقه می‌دادیم. در حقیقت تا قبل از آشنایی با هیئت، اسکیت برایم یک تفریح بود.

فرصت برخاستن

او چون سال‌ها اسکیت بازی کرده بود، دغدغه‌ها و نیازهای بچه‌هایی که وارد این ورزش می‌شدند به خوبی می‌شناخت. از طرفی کارهای اجرایی برایش جذابیت بیشتری نسبت به مربیگری داشت؛ به همین دلیل سعی کرد با جذب مربیان جوان، بیشتر کار اجرایی انجام دهد.

هادی اکنون مسئول کمیته همگانی و همایش‌های هیئت اسکیت مشهد است و تلاش می‌کند با سازمان دهی برنامه‌ها و ایجاد مسیرهای مناسب، شرایط بهتری برای علاقه‌مندان این رشته فراهم کند؛ همان کاری که برای دود خترش انجام داده است.

سال‌ها فعالیت او در دنیای اسکیت، نتیجه‌ای شیرین داشت؛ همسر و دود خترش راه او را در این ورزش دنبال کردند؛ وقتی دخترهایم خیلی کوچک بودند و در پیست زمین می‌خوردند، هیچ وقت من یا همسرم با دیدن این صحنه هول نمی‌کردیم، بلکه اجازه می‌دادیم خودشان بلند شوند.

آن قدر برای هادی و همسرش زمین خوردن در زمین اسکیت طبیعی و غیرقابل اجتناب بود که می‌گوید: یک بار از دور دیدم یکی از دخترها زمین خورده است. رو به همسرم کردم که کنارم ایستاده بود و گفتم فکر کنم دستش شکست. اما شکر خدا اتفاق بدی نیفتاده بود. او برای حمایت از دخترانش کم نگذاشته و همیشه همراه آن‌ها بوده است؛ از تمرین در روزهای سرد و گرم گرفته تا حضور در مسابقات شهرهای دیگر. او به تازگی برای دختر بزرگ‌ترش، کفش تخصصی اسکیت سرعت سفارش داده است تا با قالب پای او کاملاً هماهنگ باشد.



هادی آستارائی (پدر خانواده)

سن: ۴۳

سابقه فعالیت ورزشی: ۳۰ سال

سمت: مسئول کمیته همگانی و همایش هیئت اسکیت مشهد، مربی و مدیر پیست اسکیت کوهسنگی

از پشت صحنه تاروی پیست

هادی سال ۸۱ با مریم ممتاز ازدواج کرد و از آن زمان، مسیر اسکیت برای همسرش نیز شروع شد. مریم درباره ورودش به این ورزش می‌گوید: در بچگی کمی اسکیت بازی کرده بودم، اما چیز زیادی یادم نمانده بود. بعد از ازدواج، وقتی علاقه و حال خوب هادی را با اسکیت دیدم، تصمیم گرفتم دوباره به این ورزش برگردم و همراه او ادامه دهم.

در آن زمان هر دو جوان و پرنرزی بودند؛ مریم نوزده ساله و هادی بیست ساله. مریم با راهنمایی‌های همسرش توانست در مدت کوتاهی دوباره اسکیت را یاد بگیرد؛ تفریح مشترکمان، حضور در پارک، خیابان یا هر جای امن برای اسکیت بازی بود. آن قدر از این ورزش لذت می‌بردیم که بیشتر اوقات فراغتمان به اسکیت می‌گذشت.

سال ۱۳۸۴ دختر اولشان به دنیا آمد و مریم برای مدتی به دلیل مسئولیت‌های مادری، اسکیت را کنار گذاشت. با این حال، دلش برای اسکیت تنگ می‌شد. او گاهی دخترش را در آغوش می‌گرفت و آرام اسکیت بازی می‌کرد.

پس از تولد دختر دوم خانواده، هادی پیست اسکیت بوستان کوهسنگی را اجاره کرد. حالا فضایی فراهم شده بود تا مریم بتواند همراه دخترانش با آرامش و خیال راحت به پیست



مریم ممتاز (مادر خانواده)

سن: ۴۲

سابقه فعالیت ورزشی: ۲۳ سال

سمت: مربی اسکیت

بیاید؛ بچه‌ها کمی بزرگ‌تر شده بودند. البته دختر دوم دوساله بود که همراه خودم می‌آوردم و همین همراهی آن‌ها باعث شد خیلی زود هر دو دخترها عاشق این ورزش شوند.

مریم همان طوره که خودش اسکیت بازی می‌کرد، متوجه شد برخی اسکیت‌بازان نیاز به راهنمایی دارند؛ بنابراین براساس تجربه‌اش، به آن‌ها کمک می‌کرد که تمرین‌هایشان را درست و بدون آسیب انجام دهند؛ همین علاقه‌ام به کمک و تشویق‌های همسرم باعث شد در دوره مربیگری هیئت شرکت کنم و مدرک آموزشی بگیرم.

راهنمای تازه‌واردها

مریم با دانشی که از کلاس‌های آموزشی به دست آورده بود، مسئول آموزش‌های پایه شد. هنر جوهای اواز کودکان سه ساله تا بزرگ سالان چهل ساله هستند.

در اسکیت، زمین خوردن بخشی از مسیر یادگیری است و مربی باید تمرین‌ها را طوری طراحی کند که هنر جو بعد از افتادن دوباره ادامه دهد. با این حال، مریم یکی از تجربه‌هایش را از یاد نمی‌برد؛ «یک دختر بچه چهار ساله که هنر جوی من بود، پس از اینکه زمین خورد، یک هفته کامل به تمرین نیامد. چند بار با مادرش تماس گرفتم و احوال دختر را پرسیدم. آسیب جدی ندیده بود، اما نگران بودم که ترس باعث شود کودک ورزش را کنار بگذارد.»

یک هفته بعد، مادرش با پیگیری‌های مریم، دختر کوچولورا دوباره به پیست آورد. او ابتدا کنار زمین ایستاد و بقیه بچه‌ها را نگاه می‌کرد، اما مریم با صحبت و تشویق، او را دوباره به تمرین بازگرداند. کم‌کم دختر توانست کفش‌های اسکیتش را بپوشد و به تمرین بپردازد و مدتی بعد حتی در مسابقات شرکت کرد و موفق به کسب مقام شد.

کوچک ترین شرکت کننده مسابقات

هستی آستارائی، دختر دوم خانواده است. او اسکیت را از دو و نیم سالگی شروع کرده و حالا پانزده مقام استانی و یک مقام سوم کشوری دارد.

هستی هفده ساله در همه سال های کودکی و نوجوانی با عشق اسکیت بازی کرده است. اومی گوید: وقتی خواهرم برای اسکیت به زمین می رفت، پشت سرش گریه می کردم و به پدر و مادرم اصرار داشتم که بگذارند من هم وارد زمین شوم. اشک می ریختم و می گفتم کفش و کلاه تنم کنند تا شبیه اسکیت بازها بشوم. به گفته هستی معمولاً آموزش اسکیت از سه سالگی شروع می شود، اما برای او زودتر بود و حالا در هفده سالگی، کوله یاری از تجربه دارد. شروع زود هنگام باعث شده است خیلی سریع برای مسابقات حاضر شود.

او آن قدر زود وارد گود مسابقات شد که در اولین حضورش، کوچک ترین شرکت کننده در مسابقات جشنواره مشهد بود و باید با حریفانی رقابت می کرد که دو سال از او بزرگ تر بودند؛ «هیچ تصویری از مسابقه نداشتم و در حالی که در زمین خوش خوش می چرخیدم و حتی آستین لباسم را مرتب می کردم، پدر، مادر و خواهرم، گوشه زمین فریاد می زدند که حواسم به مسابقه باشد. باین حال توانستم نفاول مسابقه شوم.»

شیطنت کودکانه در زمین اسکیت

تمام دوران بچگی هستی در پیست اسکیت گذشت؛ «تا بستان ها همراه خواهرم، دوستان و چند نفر از بچه های فامیل، در زمین باهمان کفش های اسکیت «دزد و پلیس» بازی می کردیم. یادم است که گاهی هشت ساعت کفش اسکیت به پا داشتم و وقتی آن را در می آوردم، نه از خوشحالی، بلکه به اجبار والد نیم بود که می خواستند به خانه برگردیم.» این عضو کوچک خانواده ابتدا در رشته حرکات نمایشی اسکیت تمرین می کرد، اما بعد ها به خاطر هیجان بیشتر، به رشته سرعت علاقه نشان داد و مانند خواهرش در پیست طبقه آموزش دید. هستی می گوید: حضور در مسابقات برایم اولویت نداشت و اسکیت را بیشتر به خاطر هیجانش دوست داشتم، اما اگر در مسابقه ای شرکت می کردم، بسیار جدی بودم و برایم مهم بود مقام بیاورم.

از علاقه های دیگرش موسیقی است؛ در کنار اسکیت، گیتار هم یاد گرفته است و گاهی چند دقیقه بین درس خواندن سازی زنده تارامش پیدا کند.

هستی آستارائی

سن: ۱۷

سابقه فعالیت ورزشی: ۱۵

مهم ترین عناوین: یک مقام کشوری و ۱۵ استانی

از اول نترس بودم

مبینا، دختر بزرگ خانواده، بیست ساله است. او که از کودکی پدر و مادرش را در حال بازی اسکیت دیده بود، درباره اولین تجربه اش از این ورزش می گوید: اولین بار چهار سال و نیمه بودم که دختر دوست پدرم، کفش های اسکیتش را در آورده و به من داد تا بپوشم. قبلاً بارها همراه پدر و مادرم به پیست آمده بودم، اما وقتی کفش ها را پوشیدم حس خاصی داشتم؛ انگار از خوشحالی می خواستم باهمان کفش ها پرواز کنم.

همان روز، همراه والدینش کفش اسکیت خرید و از فردای آن روز وارد پیست شد. پس از آنکه یاد گرفت تعادلش را حفظ کند، دیگر نمی توانست پیست را ترک کند و از بعد از ظهر تا پایان روز مشغول تمرین بود؛ «گاهی کنار مربیان می ایستادم و گوش می دادم که چگونه شاگردانشان را راهنمایی می کنند و از آن ها یاد می گرفتم.»

مبینا ادامه می دهد: آن قدر گوش به بازی بودم که حاضر نبودم پدر و مادرم من را آموزش دهند یا مربی خاصی بگیرند. در زمین چرخ می زدم و از هر مربی چیزی یاد می گرفتم. از همان اول نترس بودم و هر بار زمین می خوردم، بدون اینکه گلایه کنم یا اشکی بریزم، دوباره بلند می شدم و ادامه می دادم.

شتاب گرفتن مبینا

هفت هشت ماه پس از شروع اسکیت، مبینا در مسابقات محلات شهرداری شرکت کرد و در پنج سالگی، در اولین حضور خود در رقابت ها، موفق به کسب مقام دوم شد. حضور در جشنواره اسکیت مشهد و کسب مقام اول، سپس راهیابی به مسابقات انتخابی استان، انگیزه او را برای ادامه مسیر بیشتر کرد.

روز به روز علاقه مبینا به اسکیت افزایش یافت، او تصمیم گرفت شاخه ای از این ورزش را دنبال کند که بیشترین جذابیت را برایش داشت؛ «شاخه سرعت را انتخاب کردم. رشته ای که تمرکز اسکیت باز باید بر شتاب و زمان باشد. از آن موقع بود که به پیست طبقه رفتم و زیر نظر خانم دشتی تمرین کردم.»

ثبت رکورد اسکیت سرعت

با اینکه در روز بیشتر از شش ساعت کفش اسکیت پایش بود، هرگز احساس خستگی نمی کرد. با انگیزه تمرین می کرد و همین انگیزه باعث شد در مسابقات کشوری بابلسر، وقتی چهارده ساله بود، رکورد سرعت را به نام خودش ثبت کند.

مبینا می گوید: از هفت سالگی که حضورم در مسابقات جدی تر شد، پشت سر هم مقام آوردم. حالا دیوارهای اتاقم پر شده است از لوح تقدیر و مدال هایی که در این سال ها کسب کرده ام. تعدادشان از دستم در رفته، اما می دانم هفت مقام کشوری دارم.

در این سال ها بارها زمین خورده و آسیب دیده است؛ «یک بار، شب قبل از مسابقه، همان طور که در زمین پیست تمرین می کردم، از روی ل زمین خوردم و کتفم در رفت؛ با همین شرایط، فردا در مسابقه شرکت کردم و مقام اول استان را به دست آوردم، بعد به درمانگاه رفتم.»

بارها با شکستگی دست یا آسیب زانو در مسابقه حاضر شده است، اما یک آسیب دیدگی برایش تجربه ای متفاوت بود؛ «قبل از شروع مسابقه اسکیت سرعت، پنج دقیقه وقت برای گرم کردن داریم. موقع گرم کردن، یکی از کنار زمین سنگی انداخت که به زیر چرخ کفشم رفت و باعث شد زمین بخورم و زانوهایم زخم شود. با وجود این، در مسابقه نفر دوم شدم. می توانستم اول شوم، اما زانویم زخم بود و وقتی با سرعت اسکیت می رفتم، باد روی آن می خورد و می سوخت.»

گروه مرگ

مبینا و دوستانش که متولد ۸۴ هستند، چند حریف قدر در مسابقات داشتند که همیشه در برابر آن ها با قدرت ظاهر می شدند. به قدری جدی و حرفه ای بودند که اسم گروهشان را «مرگ» گذاشته بودند. مبینا می آن ها به کسی که «سرنترسی» دارد، معروف بود. اومی گوید: با وجود این اگر در مسابقه ای مقام اول را می آوردم، دست نفرت دیگر را می گرفتم تا باهم روی سکو بایستیم و اگر مقام کسب نمی کردم، ناراحتی ام همان لحظه بود و دیگر اجازه نمی دادم روی تمرینم تأثیر بگذارد؛ بلکه با انگیزه بیشتری برای مسابقه بعد آماده می شدم.

او ادامه می دهد: به پیشنهاد مربی ام در کلاس های مربیگری شرکت کردم و حالا چند سالی است مربی پیست هستم. اول چندان به این کار علاقه نداشتم، اما حالا حس بسیار خوبی دارم و توانسته ام حتی مدیر دوره هنرستانم را برای یادگیری به پیست بیاورم.

مبینا آستارائی

سن: ۲۰

سابقه فعالیت ورزشی: ۱۵ سال

مهم ترین عناوین: ۷ مقام کشوری و رکورد در سرعت در مسابقات کشوری بابلسر در سال ۹۸، مربی اسکیت

ت از زمین خوردن هراسی نداشته اند

رأی ها



همه اعضای آن و موفقیت های مبینا خانواده ها ی دودخترشان فته شده ورزش

س از تمرین های ا. کنار هم رشد اسکیت



زهرای عباسی، بانوی خانه دار محله طرق، بیش از هزار جلد کتاب از کتابخانه محله به امانت گرفته است

۵۰ سال بایار مهربان



راه تجربه

● کتاب های شیرین کارخانه قند

بعد از دواج در سال ۱۳۶۵ و آمدن به محله طرق، نه خبری از کتاب کرایه ای بود و نه کتابخانه. او راه تازه ای برای خواندن پیدا کرد. همسرش که در کارخانه قند شیرین کار می کرد، از کتابخانه کارخانه برایش کتاب امانت می گرفت. زهرای خانم می گوید: نمی دانستم چه کتاب هایی دارد. به همسرم گفته بودم کتاب های رمان و تاریخی برایم بگیرد و کتابدار هم بر همین اساس، برایم کتاب می فرستاد.

سال ۹۰ که کتابخانه، فرزانه جامع، از قرائت خانه به کتابخانه عمومی تبدیل شد، او نیز عضو آن شد. روان شناسی، کودک، تغذیه، آشپزی، تاریخی و البته داستان، از موضوع کتاب هایی است که زهرای خانم در این سال ها به امانت گرفته است.

او یک درخواست از مسئولان دارد: کتاب های تکراری شده است و بیشترشان را خوانده ام. از طرفی کتابخانه دیگری که دارای منابع خوب باشد، از خانه مادر و رفت و آمد برایم سخت. از سوی دیگر، برخی کتاب ها بارها به امانت گرفته شده اند و باینکه کتابخانه آن ها را جلد می کند، بهتر است تعویض شوند. مادر طرق، یک کتابخانه با همین بضاعت محدود داریم؛ از مسئولان می خواهیم به این کتابخانه توجه کنند و کتاب هایش را به روز کنند تا رغبت نسل جوان به مطالعه بیشتر شود.



● هیجان مطالعه

زهرای خانم که شصت بهار از زندگی اش را پشت سر گذاشته، از دوران کودکی، علاقه خاصی به کتاب و مجله خواندن داشته است. پول توجیبی هایش را جمع می کرد و آخرین شماره مجله ها و کتاب ها را در پایان هفته برای خودش می خرید. یادش می آید اولین مجله ای که خرید، «کیهان بچه ها» بوده است؛ ذوق و شوقش برای خواندن داستان ها و حکایت های این مجله را به خوبی به یاد دارد. در دوران نوجوانی هم خرید مجله ها ادامه داشت. او هنوز بخشی از آن ها را نگه داشته است و گاهی دوباره ورق می زند و خاطراتش را مرور می کند.

زهرای نوجوان آن قدر به خواندن علاقه داشت که حتی سر کلاس درس هم از مطالعه غافل نمی ماند. خودش آن را شیطننت دوران نوجوانی می داند و حالا که به آن روزها فکر می کند، تنها اسمش را «هیجان خواندن» می گذارد و می گوید: از روزی که خواندن و نوشتن را یاد گرفتم، به داستان خواندن علاقه داشتم. در طول تحصیل، عضو کتابخانه مدرسه بودم. کتاب که می گرفتم، پنهانی و به دور از چشم معلم ها آن را سر کلاس می خواندم. لذتی را که در این نوع خواندن کتاب بود، نمی توانم توصیف کنم.

● لذت لمس کتاب

زهرای خانم مانند همه مادران، مشغله های خودش را دارد. با وجود کارهای روزمره، ماهی دو بار کتاب امانت می گیرد: «زمان مطالعه ام وقتی است که همسر و فرزندانم استراحت می کنند؛ مثلاً بعد از ناهار یا شب قبل از خواب. سرعت مطالعه ام بالاست و همین باعث شده است کتاب های زیادی بخوانم.» مطالعه باعث شده است دایره واژگانش گسترده شود. همچنین برای تربیت فرزند با هر موضوع خاص دیگر، نیاز به راهنمایی داشته باشد، به سراغ کتاب می رود و هر بار نتیجه خوبی گرفته است؛ حتی توانسته به دیگران هم راهنمایی بدهد.

کتاب الکترونیکی را دوست ندارد و می گوید ورق زدن کتاب و خواندن با چراغ مطالعه، لذتی وصف ناشدنی دارد. او روزانه دو تا سه ساعت، بسته به فرصتش، مطالعه می کند. زهرای خانم می گوید: کتاب ها گران شده اند و کتابخانه ها باید منابع به روز داشته باشند تا افرادی مثل ما که در محله دور از کتاب فروشی هستیم، بتوانیم به کتاب دسترسی داشته باشیم.

سمیرا منشادی ادر سکوت آرام بخش کتابخانه، بانویی میان سال گوشه ای را انتخاب کرده است و کتابی را آهسته ورق می زند: گویی سال ها است این صندلی، پناهگاه بی هیاو می او است. زهرای عباسی سلطان آبادی آرام کنار قفسه ها نشسته است و در سکوت کتاب می خواند. نزدیکی که می شوم، لبخندش پیش قدم صحبت من می شود.

زهرای خانم حدود چهار سال است در محله طرق زندگی می کند؛ مادری که میان همه کارهای خانه، فرصت های کوتاه را برای مطالعه غنیمت می شمارد. از سال ۹۰ تا امروز نزدیک به هزار کتاب را از کتابخانه فرزانه جامع به امانت گرفته است: کتاب هایی که گاهی چند بار خوانده است و هنوز هم برای مطالعه دوباره آن شوق دارد.

از همان روز هایی که پول توجیبی اش را جمع می کرد تا «کیهان بچه ها» بخرد، فهمید خواندن برایش فقط سرگرمی نیست؛ بخشی از زندگی است. هنوز هم هر شب، قبل از خواب یا پس از ناهار، چراغ مطالعه اش را روشن می کند و با کتاب ها به دنیایی آرام تر پناه می برد. این ها همه روایت بانوی کتاب خوان محله طرق است: زنی دیپلمه که ساده زندگی می کند اما جهانش با کلمات گره خورده است.

● کتاب کرایه می کردم

زهرای خانم بخشی از کتاب هایی را که می خواند، از کتاب فروشی محله شان کرایه می کرد. کتاب کرایه کردن، شاید برای نسل جدید واژه ای غیر قابل تصور باشد. اما تاده ۷۰ که تعداد کتابخانه های محلی کم بود، برخی کتاب فروشی ها کتاب را با مبلغ اندکی کرایه می دادند. او می گوید: در محله مان در خیابان هدایت منطقه ۵ کتابخانه نبود. تقریباً همه کتاب های کتابخانه مدرسه را خوانده بودم. به دنبال منابع جدید می گشتم که با کتاب فروشی محله مان، که نامش را به یاد ندارم، آشنا شدم. کرایه کتاب، شبی دو تومان (بیست ریال) بود. همدم روزهای طولانی تابستان و شب های سرد زمستان هم این کتاب ها بودند. برخی از کتاب ها را بعد از آنکه می خواندم، به برادرم می دادم که او هم بخواند.

علاقه اش به مطالعه باعث شد کتابخانه کوچکی در خانه اش داشته باشد؛ در این سال ها بیشتر کتاب امانت گرفت تا اینکه بخواند کتاب بخرد. اطرافیان هم چون می دانند کتاب دوست دارد، در مناسبت ها به او کتاب هدیه می دهند؛ هدیه ای که او را بیشتر از هر چیزی خوشحال می کند.

هر کدام از اعضای خانواده حتی فامیل و دوستان بخوانند، می توانند از کتاب های زهرای خانم استفاده کنند. اما یک شرط برایشان دارد و آن هم اینکه کتاب هایش را مثل روز اول تمیز و سالم به او برگردانند.

● خیوان وارد گود شوند

علی اکبر ناصری، مسئول کتابخانه فرزانه جامع که از سال ۹۰ در این مکان حضور دارد و روزهای بعد از بازنشستگی اش را می گذراند، خانم عباسی را سال ها است می شناسد. او می گوید: عشق و علاقه این بانو به مطالعه برای همه ماست و دنی است. او بیش از هزار جلد از ۳۲ هزار کتاب کتابخانه را امانت گرفته است.



ناصری ادامه می دهد: می دانیم برای این افراد عاشق کتاب، کمبودهایی وجود دارد. امیدواریم خیوان به سمت ساخت و تجهیز کتابخانه ها قدم بردارند. خانم عباسی فقط یک نمونه از بانوان کتاب خوان محله ماست که با گسترده شدن منابع می توان بیشتر به آن ها کمک کرد. زهرای خانم غرق مطالعه است، با لبخند بدرقه ام می کند و دوباره سرگرم خواندن می شود.



خاطره بانوی فعال فرهنگی محله خلیج از مسجدی شدن غیرمنتظره یک نوجوان دهه هشتادی

وقتی میثم، الگو شد

صندوق
خاطرات

چقدر دارد به فضای مسجد نزدیک می شود. زهره خانم هم آرام آرام باحسی مادرانه با او ارتباط گرفت؛ گاهی می نشستیم و درباره زندگی، دوستانش، نگرانی هایش و... حرف می زدیم. میثم سؤال های اعتقادی می پرسید. سعی می کردم جواب هایم طوری باشد که نه سخت باشد و نه شعارزده. میثم که آمده بود دوستش را ببرد. خودش در مسجد ماندگار شد.

رجبی می گوید: باورکردنی نبود. سه ماه بیشتر از این ماجرا گذشته بود که آرام آرام ظاهر و رفتار میثم تغییر کرد. گاهی خودش هم با خنده می گفت: من نمی دانم اینجا چه می کنم.

● میثم همه را شگفت زده کرد

سال بعد، اتفاقی افتاد که نگاه بسیاری را نسبت به میثم تغییر داد. همین نوجوان هفده ساله که روز اول آمده بود تا دوستش را منصرف کند، در پیاده روی اربعین شرکت کرد.

زهره خانم می گوید: وقتی خبرش پیچید، خیلی ها باور نمی کردند. حتی همان هایی که از ظاهرش ایراد می گرفتند، تصور نمی کردند این پسر نوجوان تا این حد تغییر کرده باشد.

حالا دو سال گذشته است و میثم یکی از فعال ترین نوجوان های مسجد است؛ در بخش رسانه مسجد، حرف های زیادی برای گفتن دارد، در برگزاری مراسم مذهبی پیش قدم می شود و برای بچه های کوچک تر الگو شده است.

خانم رجبی همیشه بالبخند می گوید: ماکاری نکردیم. فقط به جای قضاوت، در مسجد را باز گذاشتیم. خودش انتخاب کرد که بماند.

در همان چند دقیقه کوتاه ناراحت بود و می گفت که چرا رامین باید اینجا بیاید. چرا وقتش را تلف می کند.

بعد از رفتن آن ها، رجبی ماجرا را برای بهنام اصغر زاده، مربی نوجوانان، تعریف کرد. این مربی همان قدر که جدی است، در ارتباط با نوجوان ها معجزه می کند. رجبی می گوید: اصغر زاده فهمید میثم دنبال یک گوش برای شنیده شدن است. از همان روز تصمیم گرفت پیگیرش باشد و او را به مسجد جذب کند.

در روز های بعد، هر بار میثم برای بردن رامین می آمد، گاهی با خانم رجبی هم کلام می شد. این پرسش و پاسخ های ساده و گاهی چند جمله تشویق آمیز و سپردن یک مسئولیت کوچک مثل کمک در جابه جایی وسایل یا کمکی کوچک در کلاس رسانه، او را در جریان امور مسجد قرار داد.

کم کم میثم حرف می زد، مشارکت می کرد و حتی متوجه نمی شد

سمیرا منشادی از هره رجبی، بانوی سی و هفت ساله ساکن محله خلیج، پانزده سال است که در این محله زندگی می کند. دو سال پیش، به خاطر پسرش قدم در مسجد امام حسن مجتبی (ع) گذاشت؛ دنبال یک مربی تربیتی قابل اعتماد می گشت. پرس و جوهایش او را به «مجموعه کریمان» رساند: مجموعه ای که کم کم خانه دومش شد. همان روز ها بود که فهمید چقدر می تواند برای این فضا مفید باشد.

کار با نوجوان ها برایش خاطره های ریز و درشت زیادی دارد. اما هیچ کدام در ذهنش اندازه داستان رامین و میثم پررنگ نیست.

● بیگانه با مسجد

رجبی از همان روز اول که وارد مسجد شد، به خاطر روحیه اش، بخش هایی از کارهای آموزشی مجموعه کریمان را قبول کرد. گاهی برای برنامه های فرهنگی سری به کلاس نوجوان ها می زد و آنجا بود که برای اولین بار رامین را دید؛ نوجوانی ساکت، دقیق و تشنه یادگیری، رامین تازه عضو گروه رسانه مسجد شده بود.

ماجرای او از روزی شروع شد که یک روز عصر، وقتی رجبی پشت میز کارش نشسته بود، در اتاقش باز شد و پسری با ظاهری کاملاً متفاوت وارد شد؛ با گردن بند و دست بندهای تیره و موهای مدل دار. رجبی برایمان توضیح می دهد: ظاهرش دادمی زد که با مسجد غریبه است. اسمش میثم بود. آمده بود تا دوستش، رامین را از مسجد ببرد و با هم تفریح کنند.

زهره خانم با آرامش به او گفت که باید صبر کند تا کلاس دوستش تمام شود. اما پسر نوجوان



مداح نوجوان محله امام رضا (ع) از سفر شیرین کودکی اش می گوید

هم نوایی با مداح در کربلا

امید محله

● چه ویژگی مداحی را دوست داری؟

شور سینه زنی را بیشتر دوست دارم. سبکی که آقای ذاکر در مداحی وارد کرد، باعث می شود محفل با هیجان و پر شور باشد.

● از بین مداحان کدام یک را بیشتر گوش می کنی و دوست داری؟

مداحی های مرتضی بیرنژاد را دوست دارم و از بعضی از مداحی هایش الگو می گیرم.

● در روز چقدر تمرین مداحی می کنی؟

حداقل یک ساعت وقت می گذارم یا صوت مداحی گوش می کنم یا مدح هایی را که می خواهم، از کتاب ها برمی دارم و تمرین می کنم.

● اگر روزی قرار باشد هیئت مخصوص نوجوان ها را خودت اداره کنی، دوست داری چه فضایی داشته باشد؟

دوست دارم هیئت باشد که بچه ها فقط برای گریه کردن یا شور نیابند؛ جایی باشد که یاد بگیرند چطور احترام مجلس را نگه دارند. دوست دارم فضای ساده و صمیمی باشد؛ همچنین جایی باشد که هر نوجوانی که استعداد دارد، بتواند پشت میکروفون برود و هنر خودش را نشان بدهد.

● به جز مداحی فعالیت دیگری هم داری؟

چون به کار با صدا علاقه مندم، در بخش تنظیم و راه اندازی سیستم صوتی هیئت فعالیت می کنم. این کار باعث می شود در کنار مداحی تجربه عملی هم داشته باشم.

● کجاها مداحی کرده ای؟

در هیئت مسجد ایزدی، هیئت حیدریون مسجد حضرت محمد (ص) و مجتمع فرهنگی امیرالمؤمنین (ع).

● اولین بار که قرار بود به صورت حرفه ای مداحی کنی، چطور بود؟

هیچ ترسی نداشتم؛ چون از چپکی عاشق این بودم که روزی میکروفون دستم بگیرم و در جمع بخوانم. اولین بار در مجتمع فرهنگی امیرالمؤمنین (ع) مداحی کردم و احساس می کردم به آرزویم رسیده ام.

● در مسابقات مداحی هم شرکت کرده ای؟

بله، پایه ششم که بودم، در مسابقات مداحی بین مدارس همه مقاطع تحصیلی آموزش و پرورش ناحیه ۲، مقام دوم را کسب کردم.



نجمه موسوی زاده از کودکی همراه خانواده اش

همیشه در مراسم مذهبی شرکت می کرد اما وقتی در چهار سالگی در حرم امام حسین (ع) روی شانه پدرش نشست، بود. هم صدا با مداح ایرانی که آنجا روضه می خواند، شروع به خواندن کرد. مداح که دید بچه ای با این سن و سال، به زیبایی می خواند، میکروفون را به او داد و این طور شد که محمد احسن، از همان موقع وارد دنیای مداحی شد تا به امروز که چهارده ساله و ساکن محله امام رضا (ع) است.

● از اولین تلاش هایت برای مداحی بگو.

در خانه لوله جاروبرقی را برمی داشتم یا کاغذی را لوله می کردم و به جای میکروفون جلوه هایم می گرفتم و مداحی می کردم. مادرم که این علاقه من را دید در شش سالگی برایم میکروفونی خرید. آن قدر ادای مداحان مختلف را درمی آوردم که صدای همسایه ها درآمده بود.

● به کلاس هم رفتی؟

از هشت سالگی زیر نظر آقای مقدم در هیئت ریزه خواران امام رضا (ع) دو سال دوره دیدم. سپس به کلاس های آقای صولت در مجتمع فرهنگی امیرالمؤمنین (ع) رفتم و هشت سطح مداحی را به شکل کامل یاد گرفتم.



○ برای اولین بار در محله برای خانم هادر دفتر توسعه و تسهیلگری محله کلاس کامپیوتر برگزار شد. معلم کلاس، به زبانی ساده به ماکاربا رایانه را آموزش داد. خانم‌های محله از اینکه بالاخره در زمینه کامپیوتر، اطلاعاتی به دست آوردند، مثل من خوشحال بودند.

تصویر و متن از سکینه رضائی، محله طرق



○ حجت الاسلام علی اصغر فلسفی، اولین امام جماعت مسجد المهدی (عج)، بعد از طی یک دوره بیماری، هفته گذشته به رحمت خدا رفت. مرحوم فلسفی، بزرگ و پدیر محله و انسانی ساده و افتاده بود که از زمان تأسیس مسجد در سال ۶۱ در این مسجد خدمت می‌کرد.

تصویر و متن از محسن غلامی، محله المهدی



محله به روایت شما

○ برای اینکه نوجوان‌ها را به خواندن کتاب ترغیب کنیم در جلسه شورای اجتماعی مصوب کردیم برنامه‌ای در دبستان میثاق اجرا کنیم. برای همین از بچه‌ها خواستیم با موضوع کتاب خوانی نقاشی بکشند و کار دستی خلافت درست کنند. شاهنامه خوانی هم داشتیم. در پایان هم با همراهی شهرداری منطقه ۸، ۳۵ هدیه به قید قرعه به دانش‌آموزان شرکت‌کننده اهدا شد.

تصویر و متن از میترا ارزمان زاده، محله امام خمینی(ره)



○ پس از سال‌ها انتظار بالاخره ماهم زیر نظر معاونت فرهنگی شهرداری منطقه ۷ صاحب خانه فرهنگ در محله مان شدیم. این مرکز، هفته پیش در خیابان احسان ۳ افتتاح شد و اهالی از این اقدام خوشحال شدند. در حال حاضر کلاس‌های ورزشی، آموزشی، کمک درسی، زبان انگلیسی، امدادی و جلسات فرهنگی در این مجموعه فرهنگی برگزار می‌شود.

تصویر و متن از محمد علی سرحدی، محله عسکریه



○ علی محمدی، از نوجوانان بسیجی مسجد امام خمینی(ره)، در رقابت‌های جهانی کیوکوشین کاراته سبک «آشی هارا» موفق شد مدال طلای وزن +۶۵ کیلوگرم رده سنی نوجوانان را از آن خود کند. این موفقیت، افتخاری برای محله کوشش و نمونه‌ای از توانمندی نوجوانان بسیجی این مسجد در عرصه ورزش‌های رزمی است.

تصویر و متن از حامد طاهری، فرمانده پایگاه بسیج مسجد امام خمینی(ره) محله کوشش